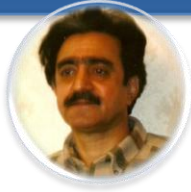


" ای موجود فدایی در جلد آدمی؛ خود را بشناس! "



رنسانس Renaissance



فرید سیاوش

ما در جستار قبلی گفتیم که فلسفه یونانی در سه شاخه: فلسفه نو افلاطونی در غرب، فلسفه افلاطونی در شرق و فلسفه ارسطویی در جنوب و میان اعراب به حیات خود ادامه داد. این سه شاخه در اواخر قرون وسطی در شما ایتالیا به هم پیوستند و رود خانه ای عظیم به وجود آوردند. اعراب فرهنگ خود را در اسپانیا اعمال کردند و فرهنگ یونانی نیز در یونان و بیزانس حاکم بود. در چنین ایامی رنسانس آغاز شد و عصر "نوزایی" فرهنگ باستان چهره اروپا را تغییر داد. منظور از رنسانس یعنی "تجدید حیات" دوره شکوفایی فرهنگی اروپاست که در قرن چهاردهم در شمال ایتالیا آغاز شد و به سرعت در نواحی شمالی اروپا گسترش یافت.

پس از دوره ای طولانی قرون وسطی که حیات انسان را در انوار الهی خلاصه می کرد، یکبار دیگر عصر آن فرارسید تا انسان در مرکز هستی قرار گیرد. در سر لوحه این دوران "بازگشت به مبدا" بود و این مبدا مهم جز انسان مداری دوره باستان چیزی دیگری نبود.

رنسانس یعنی دروانی که هنر و فرهنگ دوره باستان تجدید حیات می یافت. در این دوره، بیرون کشیدن هزاران مجسمه و دست نویس های باستانی از زیر خروار ها خاک، نوعی ورزش یا تفریح عمومی به حساب می آمد، حتی فراگیری زبان یونانی نیز میان مردم متداول شده بود و این امر سبب شد تا به بررسی مجدد فرهنگ یونانی پرداخته شود.

مطالعه انسان مداری یونانی هدفی آموزشی نیز داشت. بررسی و مطالعه رشته های مختلف علوم انسانی سبب شد تا مردم نوعی پرورش کلاسیک بیابند و از این طریق مقام انسان را بالاتر از موجودات دیگر بیابند.

در حقیقت سه اختراع عمده (قطب نما، باروت و صنعت چاپ) مهم ترین عوامل پدید آمدن عصر جدیدی است که آنرا رنسانس نامیده اند.

اختراع قطب نما کار دریانوردی را آسان کرد و ابزار مهمی برای سفر های اکتشافی به حساب آمد. همین موضوع برای باروت هم مطرح بود. سلاح های جدید این امکان را برای اروپا مساعد ساخت تا بر فرهنگ های آمریکایی و آسیایی و آفریقایی و استرلیایی تسلط بیابند. ناگفته نماند که باروت در داخل اروپا هم نقش عمده ای داشت. صنعت چاپ هم برای

انتشار آرای متفکران دوره رنسانس اهمیت ویژه ای داشت. صنعت چاپ باعث شد تا کلیسا قدرت انحصاری خود را برای نشر علوم از دست بدهد. پس از مدتی، چند وسیله دیگر هم به این ابزار های اولیه اضافه شد. یکی از این ابزار ها **تلسکوپ** بود که انقلابی در زمینه نجوم به وجود آورد.

یکی از مهم ترین تحولات، **تبدیل اقتصاد طبیعی به اقتصاد مالی** بود. در پایان قرون وسطی، در برخی از شهر های اروپا صنعت رونق فراوان یافته بود. اقتصاد بر پایه تجارت استوار شده بود و حتی موسسات بانکی به وجود آمده بودند. به این ترتیب **مبادله کالا با کالا** یا به عبارت دیگر اقتصاد طبیعی جای خود را به **مبادله کالا با پول** داد. و همین امر باعث شد تا در امر اقتصاد، خلاقیت، استعداد و برنامه ریزی به وجود آید. اقتصاد مالی زمینه های رشد جدیدی را برای افراد جامعه به وجود آورد.

همانطور یکه فیلسوفان یونان باستان توانستند خود را از اعتقادات اساطیری فرهنگ زراعتی خلاص کنند. در دوره رنسانس هم مردم سعی کردند تا از همین طریق خود را از زیر سلطه مالکان و اربابان قدرت کلیسا بیرون بکشند. در همین ایام، ارتباط نزدیک با اعراب در اسپانیا و فرهنگ بیزانسی در شرق، سبب شد تا فرهنگ یونانی بار دیگر شناخته شود.

مهم ترین مساله ای که در رنسانس به چشم میخورد تصویر جدیدی بود که در این دوره از انسان مطرح می شود. انسان مداران دوره رنسانس اعتقاد جدیدی نسبت به انسان و ارزش های او عنوان میکردند که با دیدگاه قرون اوسطایی شدیداً در تضاد بود. در قرون وسطی فقط به طبیعت گناهکار انسان توجه می شد، ولی در دوره رنسانس انسان مقامی بسیار والا و ارزشمند داشت. یکی از مهمترین شخصیت های عصر رنسانس **مارسیلیو فیچینو** نام داشت. او فریاد بر آورد که **" ای موجود خدایی در جلد آدمی؛ خود را بشناس!"** یکی دیگر از آنها **جووانی پیکودلامیراندولا** بود که مدحی تحت عنوان **"در باب شوکت انسان"** نوشت. چنین چیزی در قرون وسطی غیر قابل تصور بود. **در قرون وسطی همه چیز در خداوند خلاصه می شد، ولی در دوره رنسانس مرکزیت همه چیز انسان بود.**

در دوره رنسانس بیش از دوره باستان به **فرد گرایی** اهمیت داده میشود، زیرا متفکران این عصر معتقد بودند که ما فقط انسان نیستیم بلکه هر کدام ما منحصر به فردیم. این اعتقاد ممکن بود به نوعی خود بزرگ بینی بی در و پیکر منجر شود؛ ولی حد مطلوب آن چیزی بود که عنوان انسان عصر رنسانس یافته است. منظور از انسان عصر رنسانس، انسانی است که به تمام جنبه های زندگی، هنر و علم می پردازد. انسان رنسانس مانند انسان عصر باستان به اناتومی و کالبد شناسی و کالبدشگافی می پراختند نه تنها بخاطر مسایل طبیی بلکه برای آفرینش های هنری نیز. نمایش بدن برهنه انسان در آثار هنری متداول شد؛ می بینیم که بعد از یک دروه طولانی شرم و حیا مردم از بین رفته و انسان تلاش می کند مجدداً همان چیزی باشد که هست و از آنچه هست شرمنده نباشد.



در **اروپای قرون وسطی**، هنر بیشتر در خدمت کلیساها و دربار پادشاهان هر کشور بود. در واقع مردم عادی موسیقی خاص خود را داشتند که از آن اطلاعات بسیار کمی بجای مانده است. **در آغاز رنسانس**، اروپاییان پس از پشت سر گذاشتن دوران حکومت مطلق کلیسا، نسبت به مذهب و زندگی پس از مرگ کم توجه شدند و بیشتر متوجه زندگی این جهان شدند. آنها به تحقیق در باره گیاهان، جانوران و همچنین به مطالعات نجوم و فیزیک پرداختند تا بتوانند هرچه بیشتر در باره دنیای خود بیاموزند.

در این دوران شیوه اندیشیدن انسانها به خودشان هم تغییر کرد. تحصیل برای عده بیشتری غیر از طبقه ثروتمند امکان پذیر شد و تبعیض اجتماعی تا حد زیادی از بین رفت و مردمان ثروتمند از هنرمندان حمایت کردند تا در انواع هنرها به درجات بالاتر برسند، دیگر دربار یا کلیسا قدرت مطلق نبودند و تنها نقش حامی داشتند. در چنین جو هنری، هنرمندانی با هر پس زمینه اجتماعی قادر بودند تا فارغ از قید و بند های قرون وسطایی، تا هر درجه که میتوانند رشد کنند و از طرف مردم و حامیان خود بیشترین احترام و توجه را دریافت کنند. آنها به سفر در سراسر اروپا میپرداختند و تمام شنوندگان و بینندگان خود را غرق در شگفتی میکردند.

در ابتدای دوران رنسانس سبکهای غالب یکی سبک نواحی هلند و بلژیک بود که به **فلمیش (Flemish)** شهرت داشت و دیگری سبک فرانسوی. اما در حدود سال 1550 کشورهای دیگر هم در این زمینه به فعالیت بیشتری پرداختند. در این دوران انگلستان چنان درگیر جنگهای داخلی بود که تا 1485 هیچ تحول موسیقایی در آن به وجود نیامد و حتا پس از رنسانس موسیقی در این کشور، آنها تمام فوت و فنهای خود را به صورت یک راز حفظ کردند.

بلاخره تصور جدید از انسان به نوعی شناخت جدید از زندگی منجر شد. دیگر انسان فقط به خواست خداوند آفریده نشده بود بلکه خواست انسان نیز در این آفرینش مطرح بود. به این ترتیب انسان می توانست از حضورش در این دنیا شادمان باشد. این احساس آزادی سبب شد تا امکانات نامحدودی در برابر انسان قرار گیرد. از این پس هدف انسان شکستن مرزها و گذشتن از تمامی محدودیتها گذشته بود. بنابراین ما می بینیم که **انسان مداری عصر رنسانس** با **انسان مداری دوره باستان** تفاوت های فراوانی دارد. یعنی انسان مداری عصر باستان بر آرامش، اعتدال و اقتدار انسان تاکید داشت.

مساله مهم در رابطه به رنسانس اینست که **رنسانس به شناختی جدید از طبیعت منجر شد**. انسان آن ایام احساس کرد که این دنیای مادی منزلگاه اوست و زندگی او در این جهان تنها به این خاطر نیست که خود را برای سفر به آخرت آماده کند. این احساس سبب شد تا تصویری جدید از دنیای مادی برای انسان به وجود آید. طبیعت برای انسان جنبه ای مثبت یافته بود. بسیاری از مردم حتی معتقد بودند که خداوند در میان مخلوقات خود است زیرا برای خداوند نمی توان نهایتی در نظر گرفت به همین دلیل او در همه جا حاضر است. چنین دیدگاهی را **آیین همه خدایی** می نامند. فیلسوفان قرون وسطی همواره بر عرصه غیر قابل گذر میان انسان و خداوند تاکید داشتند ولی در دوره رنسانس طبیعت پدیده ای الهی به شمار و حتی **"شکوه خداوندی"** نامیده می شد. البته کلیسا تمامی این اندیشه های نو را نمی پسندید. آنچه بر سر **جوردانو برونو** آمد می تواند دلیل خوبی برای این ادعا باشد. او تنها معتقد بود که خداوند در طبیعت حاضر است بلکه اعتقاد داشت که قضا بی انتها ست او به همین خاطر به مجازات سختی محکوم شد. او را در سال ۱۶۰۰ میلادی در میدان گل های شهر روم سوزاندند. به سادگی متوجه میشویم که در کنار انسان مداری ضد انسان مداری نیز هنوز است و بیداد میکند.

دانشمندان عصر رنسانس برای بررسی طبیعت در تلاش بودند تا از حواس شان استفاده کنند. رگه های حقیقت جویی و زمزمه های مخالفت با پیروی چشم بسته و یا کورکورانه از

تعالیم کلیسا و هم فلسفه ارسطویی و جمعی از نظرات گذشتگان از همان شروع قرن چهاردهم میلادی دیده و شنیده میشد. یعنی دانشمندان عصر رنسانس نتیجه گیری از طریق تفکر محض را دیگر مردود میدانستند. روشی که در تمام در دوره دوره قرون وسطی مورد تأیید بود. ولی در دوره رنسانس، آزمایش و تجربه (**روش بررسی تجربی**) جای ویژه یافت. طبیعت باید از طریق آزمایش مورد تحقیق و بررسی قرار میگرفت. ناگفته نماند که در قرون وسطی نیز از روش تجربی استفاده صورت گرفته است، اما غیر منظم بود، ولی در دوره رنسانس به روش های تجربی و آزمایش ها نظم بخشیده شد.

در دوره رنسانس تلاش شد تا مطالعات و تحقیقات علمی خود را بر پایه **ریاضیات** استوار کرده و آنچه قابل اندازه گیری بود باید به شکلی دقیق اندازه گیری میشد، و حتی روش های برای اندازه گیری کشف شد. **انسان عصر رنسانس در تلاش آن بود تا خود و دیگران را از قید و بند طبیعت آزاد کند.** یعنی انسان دیگر بخشی از طبیعت نبوده، بلکه این دیگر طبیعت بود که باید مورد بهره برداری و استفاده وی قرار میگرفت.

گالیلگالیله مهم ترین دانشمند قرن هفدهم معتقد بود که **کتاب طبیعت به زبان ریاضی نوشته شده است.**

ادامه دارد